



دانشمند

«پیشینه مؤانست و تعامل رهبر معظم انقلاب با آیت‌الله بهشتی در عرصه‌های مختلف، موجب گشته است تا تحلیل ایشان از ره آورد علمی و عملی آن شهید گرانمایه از جامعیت و دقت ویژگی‌های برخوردار باشد و در آن نکات و جنبه‌هایی مورد توجه قرار گیرند که معمولاً مغفول مانده‌اند.»

گفت و شنود حاضر در سال ۱۳۶۳ با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جمع اصحاب رسانه‌ها صورت گرفته است و معظم‌له طی آن ضمن ارائه یک جمع‌بندی از کارنامه شهید بهشتی در عرصه‌های گوناگون به نقل پاره‌ای از خاطرات خویش پرداخته‌اند که می‌تواند دستمایه برخی پژوهش‌های علمی و تاریخی در این موضوع باشد. امید آنکه مقبول افتد.»

«کارنامه علمی و عملی شهید بهشتی» در گفت و شنود با رهبر معظم انقلاب

در وجود آیت‌الله بهشتی لطافتی بود که همه را جذب می‌کرد...

می‌شدند و یکی از برجسته‌ترین شاگردهای درس فقه ایشان، شهید بهشتی بودند.

من وقتی در سال ۳۷ به قم رفتم، آقای بهشتی یکی از فضایی معروف قم بودند. یعنی ایشان در آن وقت مدرس سطح بودند و ظاهراً سطوح عالی‌تر را درس می‌دادند و طلبه‌هایی را می‌شناختم که به درس شهید بهشتی می‌رفتند. از جمله، بعضی از فرزندان مرحوم داماد هم بودند که در درس مرحوم بهشتی حاضر می‌شدند و ایشان استاذزاده‌های خودش را تربیت می‌کرد. این از لحاظ فقهی که حاکی از آن است که شهید بهشتی شخصیت بالایی بود.

بعدها هم در مسائل و جریان‌های مختلف و در بحثهایی که در طول دوران مبارزه پیش می‌آمد، هر جا که صحبت به مباحث فقهی کشیده می‌شد، آثار همان فکر باز و قوی را در شهید بهشتی می‌دیدیم. ایشان با مسائل، کاملاً پخته و آشنا برخورد می‌کردند. با اینکه سالها بود که ایشان کارهای تخصصی فقهی مثل یک آدم مشغول به فقه که دائماً

جنگ و گریزشان را با طاغوت را دیده‌اند. همه این دوره‌ها را شهید بهشتی داشته‌اند که ما از نزدیک شاهد بودیم و من خودم یکی از کسانی هستم که تصور این است که باید بیشتر ابعاد شخصیت ایشان را توصیف کنم و یقین دارم که نمی‌توانم. علتش هم این است که شهید بهشتی به معنای حقیقی کلمه یکی از شخصیت‌های نادر ما بود. من بعد از شهادت آقای بهشتی بارها این را به دوستان نزدیکمان گفتم که ایشان از جمله شخصیت‌های از عادی بالاتر بود. ما در بین شخصیت‌های جهانی و انقلابی، افراد بسیاری را می‌بینیم که آدم‌های خیلی خوب و کارآمدی هستند، اما آدم‌های عادی هستند و جنبه فوق‌العاده و برجسته‌ای در آنها نیست. اگر بخواهیم مثالی برای یک شخصیت فوق‌العاده و برجسته‌ای داشته باشیم، باید از امام خمینی نام ببریم که نمونه تعالی شخصیتی است. یعنی همه چیز در ایشان فراتر از معمول شخصیت‌هاست. شهید بهشتی از جمله کسانی بودند که در ابعادی فراتر از شخصیت‌های عادی و معمولی هستند و این را ما در او به عینه مشاهده می‌کردیم. شخصیت‌های جهانی هم که ایشان را دیده بودند، چنین احساسی داشتند.

البته در زمان ایشان افراد معدودی از شخصیت‌های برجسته به ایران آمدند، اما همان‌ها که آمدند تحت تأثیر ایشان قرار گرفتند و بعد هم به ما اظهار کردند. به هر حال شهید بهشتی یک چنین شخصیتی بود، به این جهت بود که ابعاد فراوان شخصیت ایشان را حتی دوستان نزدیکش نمی‌توانند جمع بندی کنند، لاقلاً من نمی‌توانم این کار را بکنم. اما در مورد جنبه‌های علمی شهید بهشتی، اولاً ایشان در فقه شخص برجسته‌ای بودند و تحصیلات عالی و بسیار خوبی در قم داشتند. می‌دانید که درس مرحوم داماد در فقه درسی بود که اگر چه کسانی که در درس ایشان شرکت می‌کردند زیاد نبودند، اما غالباً فضایی ممتاز در درس آن مرحوم حضور داشتند. البته بعضی از آنها مختص درس ایشان بودند و بعضی دیگر درس ایشان را می‌رفتند و در دروسهای دیگر مثل درس امام هم شرکت می‌کردند. اما یک مجموعه سطح بالای علمی و خوب در درس مرحوم داماد جمع

شهید آیت‌الله بهشتی مجتهدی متفکر، در جامعیت علمی کم نظیر و در اکثر علوم اسلامی و انسانی معاصر صاحب‌نظر بودند و علاوه بر این با سایر علوم روز هم آشنایی داشتند. با این حال، ایشان در جامعه بیشتر به عنوان یک سیاستمدار لایق معرفی شدند تا یک مجتهد متفکر. با توجه به این مسائل از جنابعالی استدعا می‌کنیم در این زمینه و نیز تلاش‌های ضروری برای معرفی بعد علمی ایشان رهنمودهایی را ارائه فرمایید.

شاید این هم یکی از ابعاد مطلوبیت این شهید عزیز باشد. شهید بهشتی با اینکه از لحاظ علمی شخصیت برجسته‌ای بودند، آنچنانکه در حد مقام علمی ایشان بود، شناخته نشدند، اما باید بگوییم که ناشناخته ماندن جنبه علمی شهید بهشتی در میان عامه مردم، به دلیل آن بود که جنبه‌های سیاسی، بقیه ابعاد شخصیت ایشان را تحت الشعاع قرار داده بود و همگان، ایشان را در درجه اول به عنوان یک سیاستمدار مجرب می‌شناختند. همیشه اینطور است که یک جنبه برجسته در شخصیت چند بعدی انسان در محیطی که آن جنبه بیشتر رواج دارد، سایر جنبه‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد. شما در محیط‌های فلسفی دنیا بروید، مشکل بتوانید ثابت کنید که این سینا طبیعی بوده که با قاروره و خون و نبض و امراض هم سروکار داشته است. علت این امر آن است که در آن محیط، آن بعد شخصیت این آدم آنقدر بزرگ است که اجازه نمی‌دهد به یاد بقیه ابعاد باشند. شهید بهشتی همین جور بود. بی شک اگر سراغ دوستان فرهنگی قدیمی شهید بهشتی بروید و با آنها صحبت کنید، در ست یادشان نمی‌آید که ایشان رئیس دیوان عالی کشور بوده و سر رشته قضا در برهه‌ای دست ایشان بوده است. برای این عده مشکل است که بعد قضایی شخصیت شهید بهشتی را تصور کنند، چون بعد فرهنگی او با همان عظمت در ذهن آنها مجسم است. تنها کسانی همه ابعاد زندگی این شخصیت بزرگ ما را به یاد می‌آورند که در هر برهه‌ای از زمان با بخشی از وجود او و بعدی از ابعاد شخصیت او سروکار داشته‌اند.

دوستان نزدیک ایشان غالباً این گروه‌اند، دوره علمی ایشان را دیده‌اند، دوره سیاسی‌شان را دیده‌اند، دوره مدیریت‌شان را دیده‌اند، دوره

من وقتی در سال ۳۷ به قم رفتم، آقای بهشتی یکی از فضایی معروف قم بودند. یعنی ایشان در آن وقت مدرس سطح بودند و ظاهراً سطوح عالی‌تر را درس می‌دادند و طلبه‌هایی را می‌شناختم که به درس شهید بهشتی می‌رفتند. از جمله، بعضی از فرزندان مرحوم داماد هم بودند که در درس مرحوم بهشتی حاضر می‌شدند و ایشان استاذزاده‌های خودش را تربیت می‌کرد





سیاسی آشنا شدند. بعد به قم آمدند و دنباله در سشان را ادامه دادند، اما آن فکر سیاسی و جهت‌گیری سیاسی از ذهن ایشان نرفته بود. ایشان ناگهان در سالهای ۳۸ و ۳۹ در قم به این فکر می‌افتد که اگر بخواهیم مبارزه سیاسی بکنیم با چه هدفی باید باشد و به چه وسیله‌ای مبارزه صورت بگیرد؟ باید توجه کرد که اصولاً روح کارهای تحقیقاتی شهید بهشتی اینگونه بود. هدف تشکیل یک جامعه آرمانی و ایده‌آل بود، ولی آن جامعه را چه کسی می‌خواهد اداره کند و بگرداند. در این جا بود که شهید بهشتی متوجه نیاز یک نیروی انسانی کار آمد شد. اما اینکه با چه ابزار و هدایتی می‌خواهد حرکت کند، مسلم بود که با هدایت ایدئولوژی اسلامی و در اینجا بود که متوجه افکار اصولی و بنیانی اسلامی شد.

تحقیقات ایشان برای این بود که آن تفکر اصولی اسلامی بتواند مبارزه را از آغاز تا پیروزی هدایت کند و بعد از این پیروزی بنای نوین جامعه را پی‌ریزی کند. ایشان در فیشها و نوشته‌هایی که طی سالها تهیه کرده بودند، یکی از تحقیقاتشان حجیت قرآن بود. شما ببینید یک مسلمان برای حجیت قرآن که کار نمی‌کند، زیرا قرآن ثابت است، در حقیقت شهید بهشتی یک مبنای فکری عمیق اسلامی را از بنیان شروع به چیدن کرده بود. یعنی مبنا، چیدن و بنا کردن جامعه اسلامی از اولین سنگ با فکر عمیق اسلامی بود و مسلم بود که بنایی که با این طرز تفکر ساخته شود، خیلی منطقی و طبیعی خواهد بود. لذا شهید بهشتی از بنیاد شروع کرده بود. من کارهایی را که از ایشان در یادم هست می‌گویم.

اولین کاری را که دارم به یاد ایشان انجام دادند، (ممکن است افراد دیگر کارهای دیگری از ایشان به یاد داشته باشند) تأسیس مدرسه دین و دانش در قم بود. این مدرسه را ایشان با کمک بعضی از بزرگان قم بنا نهادند و خودشان هم رئیس آن شدند. یعنی رئیس یک دبیرستان. حالا شما فکر کنید که در آن موقع، یعنی سالهای ۳۷ و ۳۸ یک طلبه در قم رئیس یک دبیرستان شده است. این کار بسیار غیرمعمول بود. ایشان هم رئیس دبیرستان بود و هم دبیر زبان انگلیسی. یک طلبه قاعدتاً دبیر زبان انگلیسی نمی‌شود و این مسئله بسیار جالب بود. شهید بهشتی آدم بسیار عجیبی بودند و جادار که این مسائل در مورد اخلاقیات ایشان بحث شود که ایشان چه آدم سنت شکن و مستقلی بودند و همیشه با کارهای ناآشنا، آشنا می‌شدند.

من خیال می‌کنم که همکاران ایشان در آن مدرسه تفکرشان با آقای بهشتی فرق داشت. آنها فکر می‌کردند که بچه‌ها وقتی به مدارس دیگر می‌روند، فاسد می‌شوند و لذا تصمیم گرفتند مدرسه‌ای درست کنند که بچه‌ها فاسد نشوند.

آقای بهشتی فکر می‌کرد که راهی که بچه‌ها در مدارس دیگر، آن طور که باید درست نمی‌شوند و آن راهی که باید شروع شود با آنها شروع نمی‌شود، لذا باید مدرسه‌ای ساخت که بچه‌ها را آنطور که لازم است تربیت کند و راهی که باید شروع شود با آنها شروع شود. این همان فکری بود که آقای بهشتی را بعد از آنکه از آلمان برگشتند، به وزارت آموزش و پرورش کشاند و به فکر برنامه‌ریزی کتابهای درسی انداخت. این حاکی از این است که این آدم برای آنکه چند بچه را از چنگ معلم ناپاب برهاند، مدرسه را درست نکرده بود، بلکه مدرسه حلقه‌ای از یک سلسله تفکر بنیادی در امر تربیت و آموزش بود. کار دومی که می‌توانم از شهید بهشتی ذکر کنم، کلاسی بود که ایشان تشکیل داد. حدود سالهای ۴۰ و ۴۱ ایشان در قم کلاسی درست کرد و از سی نفر دعوت کرد که به این کلاس بروند و درسهای جدید از جمله زبان خارجی و مقداری هم علوم را فرا گیرند. ترکیب این سی نفر را بگویم که من بودم، آقای رفسنجانی بود، مرحوم ربانی شیرازی بود، آقای مصباح یزدی بود و خیلیهای دیگر.

شهید بهشتی این کلاسها را درست کردند و از سی نفر دعوت کردند. ایشان در همان جلسه اول گفتند که ما فکر می‌کنیم که آقایان احتیاج دارند که حداقل یک زبان خارجی را بیاموزند. به علاوه در کنار این درس، یک ساعت دیگری هم برایتان می‌گذاریم که مسائل علمی امروز را یاد بگیرید. این حرکت نوینی بود. البته من چند جلسه بیشتر شرکت نکردم و زیاد برای من جاذبه نداشت، چون در آن حد بلد بودم، اما بعضی از برادران در همان کلاس به طور اصولی زبان

اگر تألیفات فقهی هم داشته باشند، به شناساندن شخصیت ایشان کمک خواهد کرد. به نظر بنده این راه موفق خواهد بود. همانطور که در قسمتی از فرمایشاتشان مطرح فرمودید، شهید بهشتی از مایه‌های علمی خود در سالهای بعد از قیام سال ۱۳۴۲ برای مبارزه بنیادی جهت تحول جامعه و رشد دادن افکار و پرورش افراد مبارز سود بردند. ایشان از این زمان به بعد، خدمات خیلی بزرگی به نهضت اسلامی ما کردند و یکی از افراد بسیار مؤثر در شکل گرفتن مبارزات بودند و اتفاقاً در این دوران متأسفانه شخصیت شهید بهشتی شناخته شده نیست. چون جنابعالی در طول مبارزات و قبل از آن، شناسایی و ارتباط مستقیم با ایشان داشته‌اید، لطفاً در این مورد هم توضیح بفرمایید.

این بعد را که ذکر کردید، بعد مهمی از ابعاد مختلف شخصیت شهید بهشتی است و باید بیان شود. قبل از آنکه به تلاش و فعالیت ایشان در زمینه‌های بنیانی و فرهنگی و علمی که گفتید اشاره کنم، نکته‌ای را باید بگویم و آن این است که این گونه فعالیتها با دو نیت و با دو نوع

آقای بهشتی همیشه افکار بلندمدتی داشتند. مثلاً وقتی مسئولیت دستگاه قضایی را به عهده گرفتند، بعد از چند ماهی از ایشان پرسیدم، «بالاخره چه شد و چه کردید؟» آقای بهشتی شرح دادند که چطور حرکت کرده و پیش رفته‌اند. من در آن موقع احساس کردم که ذهن پویا و برنامه‌ریزی برای آینده که از خصوصیات ایشان بود، در این مسئولیت خطیر نیز اعمال شده است



سمت‌گیری انجام می‌گیرند. یکی این است که یک نفر به کار تحقیقی علاقه دارد و فکر می‌کند که مثلاً مباحث تحقیقی اسلامی را تحقیق کند و یا بنویسد، در این صورت شروع می‌کند مثلاً در زمینه مسائل اقتصادی اسلام، مسائل اخلاقی اسلام، در زمینه قرآن و در زمینه‌های مختلف تحقیق می‌کند و می‌نویسد. انگیزه او در این کار صرفاً علاقه و اعتقاد به این نوع کار است و فکر می‌کند که این کار حقیقتی را آشکار خواهد کرد. ما از اینگونه محققین، هم در قم و هم در سایر حوزه‌ها و شهرستانها داشته‌ایم و داریم و ارزش و ارج هم دارند. مرحوم شهید بهشتی اینطور نبود. ایشان اهل کار تحقیقاتی بود، منتهمی سمت کار تحقیقی‌اش سمت مبارزه‌ای و انقلابی بود، به این معنا که ایشان آدمی بود که از دوران نهضت ملی وارد مبارزه شده بود، یعنی از سنین جوانی و حتی نوجوانی و از سالهای ۲۷، ۲۸. اینطور که خودشان نقل می‌کردند وارد میدان مبارزه و با انگیزه‌های و حرکت‌های

کتب فقهی مطالعه می‌کنند نداشتند و به قول ما طلبه‌ها نسبت به فقه تارک بودند، در عین حال همیشه حاظی و مسلط به کلیات مسائل بودند و فکر روشن و باز ایشان کار خویش را می‌کرد و راهگشایی می‌نمود.

در زمینه فلسفه هم این جور بود. در سال اول یا دوم بود که من اطلاع پیدا کردم مرحوم طباطبایی جلساتی در شبهای پنجشنبه و جمعه دارند و عده‌ای از فضلا در آن شرکت می‌کنند. علامه، مباحث فلسفی را در آن جلسه در سطح بالایی مطرح می‌کردند. این همان جلسه‌ای بود که به تدوین کتب اصول فلسفه منتهی شد.

این موضوع مربوط به سال ۳۹ سال که بنده در آن جلسات شرکت می‌کردم. در آن سالها تصادفاً با آن جلسه ارتباط پیدا کردم و چند جلسه‌ای هم شرکت کردم. بعدها البته مدت چند ماه به آن جلسه می‌رفتم، اما در آغاز ورودم به قم تصادفاً با این جلسه مرتبط شدم. در آن جلسه کسی که حرف می‌زد و با استاد بحث می‌کرد، یعنی در آن جلسه که چهره‌های خوب و فاضل امروز که می‌شناسیم و به فلسفه معروفند شرکت داشتند، سخنگوی اول و اشکال کننده اول، آقای بهشتی بود. به قول ما طلبه‌ها مستشکلین غالباً فضای برتر و صاحبان ذهنهای فعال بودند و آقای بهشتی بیشترین اشکال را می‌کرد و بیشترین حرف را می‌زد و با استاد بحث می‌کرد، مرحوم بهشتی بود. استاد هم به ایشان کمال اهتمام و توجه را داشتند. بعدها هم در مباحث فلسفی کاملاً آشکار بود که مرحوم بهشتی چهره برجسته‌ای است، منتهمی در طول سالهای بعد از ۴۲ و فعالیت‌های گوناگون، کارهای فقهی و فلسفی و به اصطلاح حوزه‌ای و علمی ایشان تحت‌الشعاع کارهای بنیانی و عمیقی قرار گرفت که ایشان در پیش گرفته بودند. به هر حال ایشان در علوم فقهی و فلسفی متبحر بودند و در طول سالهای مبارزه به شیوه‌های دیگر و با استفاده از مایه‌هایی که از حوزه به دست آورده بودند، تبحر خود را نشان دادند. مطمئناً اگر ایشان در حوزه می‌ماندند، یکی از مراجع تقلید مسلم زمان می‌شدند.

به نظر جنابعالی چه شیوه‌هایی را می‌توان اتخاذ کرد که ابعاد مختلف شخصیت شهید بهشتی هر چه بیشتر به جامعه شناسانده شود؟ شهید بهشتی قاعدتاً نوشته‌های فقهی، علمی و فلسفی دارند، یعنی هیچ طلبه‌ای نیست که در دوران تحصیل خودش نوشته‌هایی نداشته باشد. اصولاً کارهای طلبگی با نوشتن همراه است. مطمئناً ایشان هم چنین نوشته‌هایی را دارند، به خصوص نوشته‌های فلسفی مربوط به همان جلساتی که اشاره شد. این جلسات در آن زمان که می‌گویم، یعنی سالهای ۳۷ و ۳۸، جلسات پرشوری بودند. علامه طباطبایی بحثهایی داشتند که پس از آن مباحثاتی که با هانری کربن شروع کردند. کسانی که به شکلی مستمر آن بحث‌ها شرکت داشته‌اند، مثلاً برادرانی مثل آقای جوادی آملی که در آن جلسات مرتباً حضور داشتند، می‌توانند مشخص سازند که موضوع آن بحث‌ها چه بوده است. اینها را باید در نوشته‌های شهید بهشتی پیدا کرد که قاعدتاً هم هست و آنها را در اختیار حوزه‌های علمیه بگذاریم و طلاب و فضلا بخوانند و مطمئناً چهره علمی ایشان به این شکل آشکار خواهد شد. همین‌طور هم مباحث فقهی ایشان. اصولاً یکی از کارها همین است.



خارجی را یاد گرفتند. خود شهید بهشتی هم از اولین جلسه کلاس، مثل یک معلم تدریس را شروع کردند و بعدها به علت اینکه وقت نمی‌کردند معلم زبان گرفتند و کار تدریس ادامه یافت. همینطور یک معلم هم برای علوم بود که تدریس می‌کرد.

یکی از خاطرات شیرینی که از آن موقع به یاد دارم این است که طلبه‌ها دیدیها را با اشکالات طلبگی که آن دیدیها اصلاً به آن عادت نداشتند، محاصره می‌کردند و شبهه‌ها و خدشه‌های طلبگی را که در دروسهای ما خیلی عادی و رایج بود به کلاس درس می‌کشیدند و آن دیدیها اصلاً در کلاسهایشان این چیزها را ندیده بودند و شاگردان هم اغلب از فضایی معروف و بنام بودند. به هر حال تشکیل این کلاس یکی از کارهای آقای بهشتی بود. ببینید این کار هدفش چه می‌توانست باشد. بعد از مدتی، در سال ۴۳ که من آن وقت در مشهد بودم، همین کلاس ادامه یافت و شهید بهشتی جلسه‌ای درست کردند برای بحث در باب حکومت اسلامی. یعنی آن روزی که هنوز مباحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی از طرف امام امت به صورت فقهی و علمی مطرح نشده بود، ایشان یک کنفرانس عظیمی درست کردند و صاحب‌نظران و فضلا و طلاب که راجع به مسائل مربوط به حکومت اسلامی در آن بحث می‌کردند. آقای هاشمی و آقای مصباح بودند که مجموعاً زیر نظر امام الله مشکنی کار می‌کردند. البته من در آن وقت در مشهد بودم، اما اطلاع داشتم که چنین جلسه‌ای با چنان محتوایی برقرار است و یادداشتهای بسیاری هم فراهم کرده بودند. متأسفانه بعد از پیش آمدن سفر ایشان به آلمان و پراکنده شدن بقیه آقایان و شدت پیدا کردن فشار دستگاه، این جلسات دیگر تشکیل نشدند. ولی گمان می‌کنم که از یادداشتهای این جلسات بعدها در تشکیل حزب استفاده‌های زیادی شد. می‌بینید که آقای بهشتی در سال ۴۲ چنین کاری را انجام دادند که تحقیقاتی محض نبود.

تمام کارهای بنیانی آقای بهشتی از این قبیل بود، یعنی کارهایی را از صفر شروع می‌کردند تا به همه چیز برسانند. در این کارشان مبارزه سیاسی حاد نبود، لیکن اگر این کار انجام نمی‌شد جای آن خالی می‌ماند و اگر ایشان این کار را نمی‌کردند، کس دیگری جایگزین نمی‌شد و ایشان چه خوب کار خودشان را در این مجموعه عظیم حرکت مبارزه و انقلاب مردم پیاده کرده بودند و زودتر از همه این کار را شروع کردند و تا پایان نیز این راه را ادامه دادند.

جلسات تفسیر ایشان نیز در ادامه همین برنامه بود. آن جلسات در زمانی بود که هیچ کار علمی جمعی در تهران انجام نمی‌شد. البته ما در مشهد جلساتی داشتیم، اما در تهران ممکن نبود. تنها کاری که انجام می‌گرفت جلساتی بودند که آقای مطهری داشتند که عده معدودی در آن شرکت داشتند و جلسه‌ای که ایشان داشتند، پس می‌بینید که اگر کسی گمان می‌کند که آقای بهشتی مبارزه نکردند، علت آن این بود که این کارها را مقطعی و جدا از هم و بی‌ارتباط به روح و سمت‌گیری او مشاهده می‌کند، شهید بهشتی مایل نبودند به آلمان بروند. ایشان را مجبور کردند، چون در آلمان کسی نبود و کسانی که مایل بودند یک روحانی در مصدر کار دانشجویان مسلمان باشد، تصادفاً یک روحانی متجدد با معلومات و شجاعتی که در زمینه مسائل مبتلا به آنان مورد نیاز بود، یافته بودند و به شخصیت آقای بهشتی توجه داشتند. فراموش نشود که قبل از آن نیز مسافرت به خارج در زمینه کاری ایشان بود. مثلاً ایشان در سال ۱۳۳۷ قصد مسافرت به ژاپن را داشتند. مسافرت تبلیغی که البته ممکن نشد، لکن این کار به مخیله دیگران نیز خطور نمی‌کرد، ولی ایشان به عنوان تبلیغ قصد این کار را داشتند که بعدها اینکار را به شهید باهنر محول کردند و ایشان رفتند. در سال ۴۲ یا ۴۳ ایشان قصد سفر به آلمان را داشتند لیکن گفتند رفتن من منوط به درخواست بعضی از روحانیون برجسته از قبیل آقای میلانی و دیگران است، زیرا کسانی که قبل از آقای بهشتی درخواست کرده بودند که به آلمان بروند تجار مسلمانی بودند که با مسجد هامبورگ در ارتباط بودند، از جمله آقای حاج حسین آقای اخوان بودند که تا آخر هم از دوستان و علاقتمندان ایشان بودند ولی آقای بهشتی رفتن به خارج را منوط کردند به درخواست

نکرد زیرا می‌خواست شخصیت وی را مشوه جلوه دهد زیرا اگر وی را دستگیر می‌کردند از او یک قهرمان و یک شخصیت مبارز می‌ساختند و همین‌طور هم شد زیرا بعد از آن شروع کردند به جوسازی علیه ایشان و این ثابت می‌کند که جهت‌گیریهای آقای بهشتی در زمینه مسائل روز، در نزد دوستان و دشمنان قابل درک بود و ما به راحتی می‌فهمیم که آقای بهشتی یک تنه به مبارزه برخاسته و این مسئله را رژیم نیز درک کرده بود و از جهت این با تمام قوا با او به مبارزه برخاسته و سعی در مشوه جلوه دادن چهره وی می‌کرد که متأسفانه در این راه موفق هم شد و به همین دلیل آقای بهشتی تا شروع مبارزات مردم در نزد عامه شناخته شده نبودند. اینکه می‌گویم رژیم در این مورد موفق شد یک دلیلش این است که آقای بهشتی بعد از مراجعت از آلمان کسی نبودند که قرار باشد یک گوشه‌ای در کانون توحید بنشینند و کارهای تحقیقی بکنند ایشان می‌بایست به محض ورود به ایران محور روحانیت قرار می‌گرفتند. البته در سالهای بعد از آن ایشان تنها نبودند و از جمله دوستان می‌توان مرحوم مطهری، باهنر و مفتاح را نام برد که در این راه همراه آقای بهشتی بودند که به واسطه این چهره‌ها نیز آقای بهشتی شناخته شدند.

من یادم هست روز تاسوعا که راهپیمایی بود، ما شبش با آقای بهشتی تلفنی صحبت می‌کردیم. ایشان از مشهد سؤال کردند و من گفتم که خیلی عالی بود، خیلی جالب بود و بعد، من از ایشان سؤال کردم ایشان هم از جمعیت عظیمی که آمده بودند خیلی تعریف کردند و گفتند جای شما خالی بود و من سخنرانی کردم و توضیح دادم که اینطور گفتم، آنطور گفتم، هر چه ایشان بیشتر می‌گفتند من بیشتر شاد می‌شدم، به خصوص که می‌دیدم حرفهای ایشان به گوش میلیونها نفر می‌رسد و ایشان مطرح می‌شوند و این امکان برای مردم فراهم شده است که حرفهای ایشان را بشنوند.

به موازات همین فعالیتهایی که بیان شد/ف ایشان کار دیگری را از همان سالهای ۴۰ و با قبل از آن در حوزه شروع کردند و آن تأسیس مدرسه حقانی بود که در تربیت طلاب و فضایی که در حال حاضر بسیاری از مسئولیتهای انقلاب را به عهده دارند و خدمات شایانی را انجام داده‌اند و در پیشبرد این نهضت سهم بسزایی دارند، تأثیر داشت. چه ایشان در زمانی که خودشان در امور مدرسه حقانی نظارت

در تعبد ایشان باید به طرح لایحه قصاص در آن شرایط حساس سیاسی استناد کنیم که چگونه در جو مسموم سیاسی آن موقع و در حالی که شخص ایشان در مظان اتهام و شایعات ساخته دشمنان بودند، برای اجرای دقیق احکام اسلامی، لایحه قصاص را مطرح کردند و بزرگمنشانه از همه مخالفین خواستند که آزادانه از این لایحه انتقاد کنند و اشکالاتشان را بگویند



روحانیون و علمای برجسته آن زمان از جمله آقای میلانی که ایشان هم درخواست کردند و آقای بهشتی عازم آلمان شدند. در مدت پنج سالی که ایشان در آلمان بودند، حرکتها و سخنرانیهای ایشان مبین ادامه دادن همان نوع خط مبارزاتی بود که در ایران داشتند. هنگامی که به ایران بازگشتند یکی از چهره‌های مبارز تحلیل می‌کرد که آقای بهشتی در حالی به ایران بازگشتند که باید ایشان را می‌گرفتند و بر این تحلیل هم شک نداشتیم، به دلیل اینکه برخورد آقای بهشتی با مسائل رژیم در آلمان برخوردی بود که وقتی به ایران برمی‌گشتند رژیم نمی‌بایست ایشان را به حال خود واگذارد و تحلیل می‌کرد که معلوم شد که چرا رژیم اقدام دستگیری آقای بهشتی





زمان بود و جزو سنت نیز شده بود، برخورد می کرد. البته سنت شکن به معنای رایج آن نبود، چون سنت شکنی یک ارزش نیست که بگویم فلان آدم سنت شکن است. در حقیقت ارزش این روحیه شهید بهشتی در آن بود که او شجاعت برخورد با بدیها و کجیها را داشت، اگر چه در میان سنتها بود. این خصلت با ارزش را آقای بهشتی داشت نه اینکه به معنای رایج سنت شکنی قصد داشت همه سنتها را از بین ببرد. یک نمونه از این روحیه را ذکر می کنم تا شخصیت آقای بهشتی بیشتر شناخته شود. سیمای ظاهری ایشان یعنی عمامه، محاسن و هیئت شان خصوصیات ویژه ای داشت. در آن روزها محاسن ایشان خیلی کوتاه و عمامه شان خیلی کوچک بود. این در حالی بود که اغلب فضایی همطر از ایشان اینطور نبودند، یعنی سنت رایج اینگونه بود که کسانی که در شان علمی و فقهی ایشان بودند، ظاهری اینگونه نداشتند. وقتی تشخیص می دادند کاری لازم است انجام می دادند. مثلاً اگر لازم بود که پیش نماز مسجد باشند، مطمئناً این کار را انجام می دادند و همه وظایف پیش نمازی مسجد را به عهده می گرفتند. یکی از خصلتهای مهم دیگر ایشان این بود که به روزمرگی سرگرم نمی شدند. این خصلت از خصوصیات آدمهای بزرگ دنیاست. آقای بهشتی همیشه افکار بلندمدتی داشتند. مثلاً وقتی مسئولیت دستگاه قضایی را به عهده گرفتند، بعد از چند ماهی از ایشان پرسیدم «بالاخره چه شد و چه کردید؟» آقای بهشتی شرح دادند که چطور حرکت کرده و پیش رفته اند. من در آن موقع احساس کردم که ذهن

پدرم می رفتم که او را با موتور گازی اش دیدم، سلام و علیک و بعد من یاد حرف آقای بهشتی افتادم. پرسیدم این قضیه صحت دارد؟ گفتند، «بله.» و بعد پرسیدند که «حالا من همچنان به اینها اسلحه بدهم؟» که من گفتم، «نه، اگر اینطور است که قطعاً نه.» مقصود، اطلاعات شهید بهشتی ناشی از ارتباطی بود که ایشان با گروههای چریکی داشتند.

یکی از خصوصیات شهید بهشتی این بود که همیشه جلوتر از زمان حرکت می کردند. نوآوری داشتند و حرفهای تازه ای داشتند که خیلی ها نمی توانستند درک و تحمل کنند و به تعبیر شما سنت شکن بودند. در این زمینه هم اگر مطلبی در ذهن دارید بفرمایید. مرحوم آقای بهشتی ساخته محیط خویش نبود، یعنی آن محیط، مثل آقای بهشتی درست نمی کرد. ایشان ساخته عوامل دیگری خارج از محیط نیز بودند. از جمله خصوصیات ایشان، فکرش و قدرت درکش بود که جزو ذاتیات او بود. او هوشیارانه شخصیت خودش را کامل کرده بود. بنابراین نمی توان مشخص کرد که طلبه ها به چه نحو حرکت کنند که مثل آقای بهشتی شوند. لکن این را باید بگویم که شرایطی که آقای بهشتی داشتند، دیگر امروز آن شرایط نیست. امروز خوشبختانه شرایط همان چیزی است که امثال آقای بهشتی می خواستند باشد.

از خصوصیات بارز آقای بهشتی که می توان جزو خصوصیات ذاتی ایشان به حساب آورد، شجاعت ایشان بود. ایشان آدم شجاعی بود که برخورد واهمه نداشت و با عوامل نادرستی که در روحانیت آن

مستقیم داشتند و چه در زمانی که در آلمان بودند و از طریق دوستان مدرسه را اداره می کردند، این اقدام یکی از ابعاد مهم مبارزات بنیادی ایشان با پهره گیری از همان پایه های علمی بود.

بله، آدم اگر فکر کند خیلی از اینها پادش می آید. یک چیزی را خوب است که من در اینجا بگویم. در سالهای ۵۴ و ۵۵ بود که کوشش ما بیشتر حول تشکیل اجتماعات و ایجاد هماهنگی بین فعالیتهای مبارزینی دور می زد که در شهرستانهای مختلف بودند. هنگامی که این مسئله را با آقای بهشتی در میان گذاشتم، از ایشان خواستم که ریاست این اجتماعات را نیز ایشان به عهده بگیرند که این منتهی به جلساتی شد که بعدها در مشهد و شهرهای دیگر بر سر هماهنگی و تجمع نیروهای مبارز صورت گرفت و این درخواست از شناختی که ما نسبت به ایشان و فعالیتهای ایشان داشتیم، نشأت می گرفت. اینکه بعضی می گویند ایشان مبارزه نکردند فکر اشتباهی است، اما مبارزه ایشان با مبارزه ای که سایر چهره های مبارز شناخته شده داشتند فرق می کرد، یعنی ایشان در فاز دیگری مبارزه می کردند. حدود سال ۵۴ که ایشان دستگیر شده بودند، می فرمودند، من فکر کردم که ساواک با دست پر به خانه ما آمده، بعد دیدم که نه، الحمدالله از همه چیز بی اطلاع است. یعنی یک مشکلی که دستگاه در مورد ایشان داشت این بود که نمی دانست به چه جرم مشخصی ایشان را بگیرد، ایشان فرمودند، «من تعجب کردم از بی اطلاعی ساواک نسبت به خود.» یعنی سنخ فعالیتهای ایشان به نحوی بود که هیچ نشانه ای بر جا نمی گذاشتند و رژیم هیچ بهانه ای نمی توانست بگیرد.

بله، حتی من یاد هستم که در سالهای ۵۵ و ۵۴ عده ای از عناصر مبارزه چریکی به ایشان مراجعه و از ایشان استفاده های فکری، مالی و معنوی می کردند که طبعاً رژیم متوجه این مسئله نمی شد. در سال ۵۴ که من از زندان آزاد شدم، همان شب با آقای بهشتی تماس گرفتم. ایشان پرسیدند، «شما کجا هستید؟» و من گفتم، «آزاد شدم.» و این مسئله باعث تعجب ایشان شد، زیرا انتظار نداشتند من در آن موقع آزاد شوم. خود من هم انتظار نداشتم و گمان می کردم که سالها در زندان خواهم ماند. ایشان گفتند، «کی می آیی اینجا؟» گفتم، «همین الان.» جای دیگر ندارم بروم.» لباس هم نداشتم. مراد زمستان گرفته بودند و آن موقع اواخر تابستان بود. یک عبا زمستانی کلفت هم روی دوشم بود. با ریش تراشیده کوتاه، آقا محمدرضا یادشان هست. آن شب با آن وضعیت من به منزل آقای بهشتی رفتم. ایشان در آن شب خبر کمونیست شدن مجاهدین را به من دادند و گفتند که، «بله، همه چیز تمام شد.» گفتم، «شما از کجا می دانید؟» شاید اتهام باشد.» گفتند، «خیر، قطعی است.» وقتی ایشان این را می گفتند تازه این اتفاق افتاده بود و من که رفته به مشهد، دو روزی نگذشته بود که مرحوم آقای سیدعلی اندرزگور را دیدم. داشتیم به منزل

آقای بهشتی آدمی نبود که از میدان به در برود و در برابر اهانتها و توهینها حتی اندکی برآشفته شود. ممکن بود در یک جلسه ای حتی اهانت به او شود و بارها دیدیم که چنین هم شد. ایشان آدمی بود که این تحمل را داشت که اهانت را با بزرگواری گوش می داد و در آخر با استدلال و توجیه به اهانت پاسخ می داد. آدمهایی که این ظرفیت انسانی را ندارند، برای کارهای مدیریتی مناسب نیستند



آقای بهشتی اینگونه بودند. ایشان آدمی بود که در همه مسائل تقریباً صاحب نظر بود. البته نمی گویم که همه نظرهای ایشان در همه مسائل نظرات صدرصد درستی بودند، اما بالاخره آدمی صاحب فکر و نظر بودند. با وجود آنکه در اغلب مسائل صاحب نظر بودند بسیاری از اوقات پیش می آمد که نظر جمع را می پذیرفتند. در اولین جلسه ای که ما در مشهد درباره مسائل مربوط به تجمع و تشکل با هم داشتیم، قرار بر این شد که اسامی را بپردازیم. شهید بهشتی گفتند کسی را انتخاب کنیم که حاضر باشد که خیلی راحت در جمع حل شود و نظر گروه را بپذیرد و اسم بنده را همینجوری ننویسد و بسنجید

که من این جور هستم یا نه. ایشان در این مورد بسیار با سعه صدر برخورد کردند و به دیگران نیز غیرمستقیم گوشزد نمودند که اگر خواهان فعالیت گروهی هستند باید توانایی حل شدن در جمع را نیز داشته باشند.

یکی دیگر از خصوصیات مدیریت جمعی این کار است و شهید بهشتی به اعتراف دوستان و دشمنان آدمی بسیار مبتکر بودند. در حقیقت ایشان مظهر ابتکار بودند و همیشه حرف و پیشنهاد نداشتند و خیلی اوقات حرف و پیشنهاد ایشان محور بحث و فعالیت جمع می شد.

ویژگی خاصی که در این زمینه ها به ایشان کمک می کرد حلم ایشان بود. آقای بهشتی به معنای حقیقی کلمه حلیم بود. حلم را غالباً نمی توانند معنا کنند، اما معادل این واژه را می توان جنبه داشتن و ظرفیت نفسانی داشتن ذکر کرد. مرحوم بهشتی جنبه داشتند و از ظرفیت روحی فوق العاده ای برخوردار بودند و خیلی دیر برمی آشتیدند. اصولاً آقای بهشتی آدمی نبود که از میدان به در برود و در برابر اهانتها و توهینها حتی اندکی برآشفته شود. ممکن بود در یک جلسه ای حتی اهانت به او شود و بارها دیدیم که چنین هم شد. ایشان آدمی بود که این تحمل را داشت که اهانت را با بزرگواری گوش می داد و در آخر با استدلال و توجیه به اهانت پاسخ می داد. آدمهایی که این ظرفیت انسانی را ندارند، برای کارهای مدیریتی مناسب نیستند. ظرفیت نفسانی شهید بهشتی فقط در مقابل اهانتها نبود، بلکه ایشان در مقابل ستایش و تمجید هم حلیم بودند و خود را گم نمی کردند. طوفانی که از تمجید به وجود آید کمتر از طوفان ناشی از اهانت نیست، بلکه از آن نیز غرق کنندتر است. حلم و ظرفیت نفسانی آقای بهشتی بدینگونه بود. با این خصوصیات اخلاقی، طبیعی است که آدمی می تواند اهانت به خود و انتقادات طرف مقابل را تحمل کند.

یکی دیگر از خصوصیات ایشان اتکا به نفس بود. من کمتر کسی را دیده ام که مثل آقای بهشتی به خودش متکی باشد. البته این ویژگی را من ناشی از محیط خانوادگی ایشان می دانم، چون محیط خانوادگی ایشان طوری نبود که آقای بهشتی در دوران کودکی احساس ضعف و عجز و خودکم بینی کرده باشد. اگر مثلاً چنانچه به ایشان می گفتند که شما را برای ریاست کل دنیا در نظر گرفته ایم، هیچ احساس نمی کردند که کوچک تر از این هستند. ممکن بود بگویند وقت ندارم، ولی هیچ وقت احساس ضعف نمی کردند و آماده بودند با هر نوع مشکلی روبه رو شوند و آن را دفع کنند. این آدم مسلماً مدیر خوبی می تواند باشد.

یکی از خصوصیات دیگر آقای بهشتی عقل ایشان بود، یعنی حقیقتاً عاقل بودند. هیچ موردی که بتوان به عنوان کم هوشی و ساده لوحی تعبیر کردند در ایشان نبود. آدمی عاقل، متین و منطقی و هوشیار بودند و با مسائل با دقت کامل و ظریف برخورد می کردند. بسیار سریع الانتقال بودند. ویژگی خاص ایشان به کار گیری عقل، سرعت و دقت جمع بندی مسائل بود. گاهی دو حرف ضد هم را که مطرح می شد به نوعی جمع بندی می کرد و دو طرف را ارضی می نمودند. آن وقتهایی که من با این گونه موارد دائماً برخورد داشتم، در شورای انقلاب، در مجلس خبرگان، در جلسات حزب و در همه جلسات دیگر، یک بار به ذهنم رسید و به آقای بهشتی هم گفتم که اجتهاد یعنی همین قدرت جمع بندی. اجتهاد یعنی قدرت جمع بندی بین ادله و دلایل مختلف. در آن موقع من متوجه شدم که آقای بهشتی واقعاً یک مجتهد است.

مرحوم بهشتی همچنین بسیار محاسبه گر بودند، یعنی جریانات را به تصافات و اتفاقات واگذار نمی کردند که البته گاهی اوقات حسابها درست و گاهی غلط بود. شما ببینید که برخورد ایشان با انحرافات بنی صدر چگونه حساب شده بود. سخنرانی روز تاسوعای ایشان کاملاً حساب شده بود. وقتی من این سخنرانی را شنیدم، متوجه شدم که آقای بهشتی هر چه را که می توانستند در آن روز بگویند گفته اند و حساب همه جملات و کلمات را داشته اند. همین برخورد حساب شده بود که بنی صدر را سرنگون کرد. بنی صدر یک تبلیغاتچی غربی و چیره دستی بود که به جز با مبارزه حساب شده نمی شد او را بیرون انداخت. البته بنی صدر را امام با اشاره سرانگشتشان بیرون انداختند،

شهادت آقای بهشتی واقعاً مکمل شخصیت ایشان بود و مرگ طبیعی مسلماً برای ایشان ناچیز بود. وقتی آقای بهشتی زنده بودند از همه توان و ظرفیت خودشان برای اعتلای اسلام استفاده کردند و شهادتشان هم به همینگونه برای اعتلای اسلام مؤثر بود



ولی این سرانگشتان که به عظمت کوه بود، به این آسانی ها حرکت نمی کرد. مقدماتی می خواست و آن مقدمات همین برخورد حساب شده ای بود که آقای بهشتی داشت.

آقای بهشتی هیچ وقت خسته نمی شدند. ایشان همیشه مورد مشورت افراد مختلف قرار می گرفتند، به علاوه مسئولیتهای مختلفی، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب داشتند. مسلم است آدمی که مورد اعتماد افراد باشد و مورد مشورت افراد قرار بگیرد و به کارهای جاری هم بپردازد، لازم است که نیروهای فراوانی صرف کند و طبعاً خیلی زود خسته می شود، اما شهید بهشتی هیچوقت خسته نمی شدند. در مدرسه رفاه در صندوقهای قرض الحسنه، دفتر نشر، چاپ کتب مختلف و یا با همکاری داشتند، با دوستان مؤتلفه همکاری داشتند، امور اقتصادی سازمانهای اسلامی و حل و فصل اختلافات و بسیاری از کارهای دیگر از جمله اشتغالات ذهنی و جسمی ایشان بود، ولی با وجود این هیچ وقت کسی ندید که آقای بهشتی از خستگی کله کند. به طور کلی آقای بهشتی فردی اعجاب انگیز بودند و توانایی های وافری داشتند.

شهید بهشتی مجموعه ای از خصلتهای پسندیده و نیک بود و من شخصاً تا به حال فردی مثل آقای بهشتی درگذشته و در حال ندیده ام، شهادت آقای بهشتی واقعاً مکمل شخصیت ایشان بود و مرگ طبیعی مسلماً برای ایشان ناچیز بود. وقتی آقای بهشتی زنده



بودند از همه توان و ظرفیت خودشان برای اعتلای اسلام استفاده کردند و شهادتشان هم به همینگونه برای اعتلای اسلام مؤثر بود. البته ما از شهادت ایشان بسیار متأسف شدیم و ایشان را در زمانی که ما بیشترین احتیاج را به وجودشان داشتیم، از ما گرفتند، ولی مرگ حماسی آقای بهشتی مسلماً خسروانی برای عالم اسلام نخواهد بود زیرا گوهر گرانقدر وجود ایشان در راه اسلام خرج شد و هرگز گم و تلف نشد. اگر بالاتر بگوییم شخصیت و حیثیت آقای بهشتی در پیشگاه الهی برای انقلاب ما ذخیره شد و ما می توانیم برای همیشه بگوییم که چنین فردی داشته ایم و انقلاب ما با وجود چنین انسانهایی شکل گرفته است.

به عنوان حسن ختام اگر ممکن است خاطرات خود را که مربوط به بعد از هفتم تیر است بیان کنید. در آن لحظات که شما خودتان ترور شده و مجروح بودید، چه احساس و فکری داشتید؟

من اولین چیزی که به یاد دارم این است که در بیمارستان از آقای هاشمی پرسیدم که آقای بهشتی اینجا نیامده؟ آقای هاشمی در جواب گفتند که ایشان آمدند، ولی شما خواب بودید و رفتند. خیلی دلم می خواست که آقای بهشتی پیش من بود، خیلی از دوستان به دیدن من آمدند، ولی آقای بهشتی نیامد. من پیش خودم گفتم حتماً خیلی کار دارند و نرسیده اند که بیایند، ولی دائم در انتظار بودم که ایشان بیایند. در آن حالت، روزنامه ها و رادیو را در دسترس من قرار نمی دادند، شب اول یا دوم بود و در همان حالی که بین خواب و بیداری بودم، یکی از اطبایی که بالای سرم بود، سرش را نزدیک گوش من آورد و گفت، «من باید یک حقیقتی را برای شما بگویم و آن این است که در دفتر حزب انفجار رخ داده». من اصلاً حساس نبودم، یعنی در حال نیمه بیهوشی بودم، به همین دلیل نه نگران شدم و نه قضیه به طور کلی برام قابل درک بود. تا اینکه بعد از مدتی اصرار کردم که روزنامه و رادیو برام بیاورند. روز هشتم و یا نهم مجروح شدن من بود که یک روز عصر آقای هاشمی و حاج احمد آقا پیش من آمدند و در کنار من نشستند و دکتری که معالج من بود وارد اتاق شد، به من گفت اگر شما اجازه می دهید درخواست شما برای روزنامه و رادیو را به آقایان بگویم. دکتر معالج قضیه درخواست من را به آنها گفت. آقای هاشمی به من گفتند که چه اصراری برای خواندن روزنامه داری؟ گفتم من از هیچ جا خبر ندارم و تنها مانده ام. گفت حالا خیال می کنی که بیرون براهی خوشی هست و تو اینجا ناراحتی. بعد یک مقداری از وقایع سی خرداد و جریانات بعد از آن و کشتارهایی که منافقین به راه انداخته بودند، گفت.

آقای هاشمی در میان صحبتهاش گفت، «شما از انفجار حزب، مطلع شدید؟» من یکبار صحبتهای آن پزشک به یاد آمد. گفتم، «حزب منفجر شده؟ چه اتفاقی افتاده؟» گفتند، «بعضی از دوستان زخمی شدند و بعضی هم به شهادت رسیدند.» فوراً نگران شدم و پرسیدم، «آقای بهشتی چی؟» گفتند، «آقای بهشتی هم مجروح شده.» با شنیدن این حرف گریه ام گرفت. پرسیدم، «جراحیشان در چه حدی است؟ مثل من هستند یا بهتر یا بدتر از من.» می خواستم حدود جراحیشان را بدانم، گفتند، «جراحیشان در حدود ششامت.» من خیلی نگران شدم. بعد از این صحبتها، آقای هاشمی و حاج احمد آقا خداحافظی کردند و رفتند. وقتی آنها رفتند من احتمال دادم که آقای هاشمی یک چیزی را از من پنهان کرده است. یکی از اطرافیان را صدا کردم و به اصطلاح یکدستی زدم و راجع به حال آقای بهشتی جويا شدم. او گفت در همان لحظات اولیه انفجار حزب آقای بهشتی به شهادت رسیده است. با شنیدن این حرف فوق العاده ناراحت شدم. این حادثه برای من خیلی سخت و سنگین بود چون جدای از ارتباطات کاری و سیاسی و علمی که با شهید بهشتی داشتم، یک ارتباط عاطفی نیز بین ما وجود داشت. در حقیقت لطافتی در وجود ایشان بود که همه را جذب می کرد. خشونت بدنی و بدخواهی در وجودشان نبود. کسی را نمی زنجاندند و بسیار مهربان بودند. واقعاً آقای بهشتی یک شخصیت کم نظیر و یک سرمایه بودند. خداوند ان شاء الله از امت اسلام قبول کند این قربانی عزیز را که در راه هدفشان دادند. یقیناً حرکت و تداوم انقلاب اسلامی به این خونها بستگی دارد.